

چرا قدرت‌های جهانی دموکراسی در ایران را برنمی‌تابند؟

نوشته علی برزگر

بخش اول: از مشروطه تا کودتای ۲۸ مرداد



پس از شکستهای پی در پی از سپاه روس در نیمه نخست سده سیزدهم خورشیدی قاجار بخش بزرگی از سرزمینهای شمالی ایران را به آن دولت واگذار کرد. بخش بزرگی از سرزمینهای خاوری ایران که بخشهایی از افغانستان و بلوچستان در بر می گرفت را نیز قاجار به دولت انگلیس واگذارد. پس از این شکستها که در آن نیمی از گستره سرزمین ایران به بیگانه واگذار گردید دولتمردان ایرانی ابوالقاسم قائم مقام و پس از او امیر کبیر به این نتیجه رسیدند که از استبداد چیزی جز ستم، پس ماندگی و فساد بر نمی خیزد. اگر ایرانیان بخواهند زندگی مردمان خود را بهبود بخشند باید دولت خود را از پادشاهی به دموکراسی که در آن مردم دارای حقوق انسانی و پایه مشروعیت حکومت باشند تغییر دهد. اما هر دو این بزرگان در توطئه های انگلیس در دربار محمد شاه و ناصرالدین شاه کشته شدند.

اما آرمان دموکراسی در روشنفکران ایرانی و دولتمردانی که در مکتب قائم مقام و امیر کبیر پرورش یافته بودند پی گیری شد. برآیند آن جنبش مشروطه بود که پس از مبارزات پی گیر دهه ها از سوی مردم ایران از زن و مرد و اقوام و طبقات گوناگون در سال ۱۲۸۶ خورشیدی به انجام رسید. نمایندگان مجلس از همه کشور برگزیده شدند و آنها قانون اساسی مشروطه و متمم آن را نوشتند.

در این قانون مردم دارای حقوق مدنی بوده و قوای کشور در سه بخش مجریه، مقننه و قضائیه جدا شده بودند. نخست وزیر را مجلس بر می گزید و بر کار او نظارت داشت. شاه مقام تشریفاتی بود و اختیار نسب و عزلی نداشت. مجلس شورای ملی به علی اصغرخان اتابک، که سابقه مدیریت در دوران ناصرالدین شاه را داشت و پس از گفتگوهای با ملکم خان به مشروطه گرایش یافته بود، برای نخست وزیری ابراز اعتماد کرد. او هم در روز شنبه ۸ شهریور ۱۲۸۶ پس از گفتگوی زیاد موافقت محمد علی شاه برای واگذاری مدیریت نیروهای نظامی و انتظامی به دولت را گرفت. در شامگاه همان روز اتابک در دیداری با مجلسیان آنها را در جریان گفتگوهای خود با شاه قرار داد. اما هنگام بیرون رفتن از مجلس اتابک با شلیک تپانچه ای از سوی عاملی فرستاده انگلیس کشته شد. در همان روز قراردادی میان دولتهای روس و انگلیس درباره ایران، افغانستان و تبت در سن پترزبورگ به امضا رسید. در این قرارداد بخش شمالی ایران در اشغال روس، بخش جنوبی در دست انگلیس بود. این قرارداد استقلال ایران را نقض کرد و آن را بصورت مستعمره آن دو دولت درآورد. از آن پس برای سیزده سال ایران دچار آشوب، گرسنگی و بیماری بود که در آن میلیونها ایرانی جان خود را از دست دادند.

پس از جنگ جهانی نخست روسیه دچار هرج و مرج شد و قوای قزاق در ایران بی سرپرست ماند. دولت انگلیس هم که می خواست نیروهای خود را از ایران بیرون ببرد با فرماندهی رضاخان میر پنج قزاق از همدان و سید ضیاء طباطبایی زیر نظر نظامی بریتانیا به رهبری ژنرال آیرونساید کودتا کرد. رضا خان در روز سوم اسفند ۱۲۹۹ نیروهای قزاق را بدون هیچ مقاومتی به درون تهران برد و تا سال ۱۳۰۴ رهبری سیاسی و نظامی ایران را در دست داشت. در این سال او با رای مجلس شورای ملی که نمایندگان آن وابسته انگلیس بودند سلسله قاجار را برکنار و خود با نام رضاشاه پهلوی تا سوم شهریور ۱۳۳۰ حکومت کرد. در این روز نیروهای متفقین (انگلیس، روس و آمریکا) از شمال و جنوب وارد ایران شدند. رضا شاه به تبعید رفت و متفقین موافقت کردند که فرزند او محمد رضا بر اساس قانون اساسی مشروطه سلطنت کند و قدرت قانونی در اختیار مجلس شورای ملی که نمایندگانش برگزیدگان سفارت انگلیس بودند باشد. در دوران استبداد رضا شاه آزادیهای مدنی که هدف جنبش مشروطه بود پیش نرفت و اگر در برخی از بخشها مانند آموزش، دادگستری و قوانین پیشرفتهایی بدست آمد دنباله کار کسانی از دوران مشروطه مانند میرزا حسن رشدیه، پیرنیا، محمد مصدق، تیمورتاش و داور بود.

نخست وزیران دوران پهلوی برگزیده بریتانیا بودند. بریتانیا نمی خواست سیاست مداران توانا و ملی مانند قائم مقام و امیر کبیر و یا دموکراسی خواهانی مانند محمد مصدق اداره کشور را داشته باشند. چون در آن صورت زیر دست آنان کارکنانی ملی و درستکاری بار می آمدند که در برابر زورگویی بیگانه می ایستادند.....

متن کامل:

<https://cutt.ly/HrHaiDXO>

باز نشر : ایران فردا